

نظام واژک شناسی ابتدائی (مورفولوژی) زبان شغنانی – قسمت اول



پژوهشگر و نگارنده: نوروز علی
ثابتی

۲۳/اپریل/۲۰۱۱

فیض آباد، بدخشان، افغانستان

بنام خدا و عرض ادب خدمت خوانندگان گرامی:

در این قسمت از سریال مقالاتم، مروری کوتاهی در مورد تعریف زبان و تعریف دستور زبان خواهم داشت و هم چنان مبحث واژک شناسی زبان شغنانی را برای تان بمعرفی می گیرم.

زبان در دهان ای خردمند چیست؟ کلید دری گنج صاحب هنر

چو در بسته باشد چه داند کسی که جوهر فروشت یا پبله ور

در این روزها، نوشته ای از محترم حسینی حسنیار تحت عنوان «طرح دستور زبان شغنانی» در وب سایت سیمای شغنان نشر گردید. نوشته آقای حسنیار را مرور نمودم و بعد از مطالعه آن، حس کنجکاوی ام مرا وا داشت تا جزوه را ترتیب دهم و با حسنیار صاحب – که در این زمینه زحماتی کشیده اند و اوقات گرانبهای شانرا در نوشتن طرح دستور زبان شغنانی صرف نموده اند – و دیگر مرور گران سایت سیمای شغنان، آنرا شریک سازم.

به حکم اینکته:

چو دانند مردان که در خانه کیست؟ نویسنده داند که در نامه کیست؟

جناب حسنیار صاحب در قسمت تعریف زبان ابراز نظر نموده و نوشته اند که: «.... البته زبان اشارات و حرکات نیز وجود دارد، اما نه آن نشانه های صوتی و واقعیت زبان است و نه این نشانه های خطی؛ بلکه زبان را طرح نظام وارده با دستگاه ارتباطی پیچیده با ساختمان های انتزاعی می توان فرض کرد که در گفتار و نوشتار تظاهر می کند و با نوعی رفتار اجتماعی همراه است، در نتیجه زبان پدیده ای پیچیده ای است و از آنرو تعریف منطقی آن بسیار دشوار است. رفتار زبانی بصورت نوعی فعالیت عضوی از انسان صادر می شود. یگانه تعریف تقریباً عامه پسند و ساده را که برای زبان قایل شده اند، عبارت از آنست که زبان وسیله ایست برای افهام و تفهیم.»

نخست از همه، ابراز نظر کرده می توانم که آقای حسنیار از زبان، تعریف عام نموده است.

ایشان ابراز داشته اند که " نشانه های صوتی " واقعیت زبان نیست. پس این چیست که واقعیت زبان است؟

رمزها و نشانه ها در هر زبان همه صوتی اند. این بدان معنی است که انواع دیگر وسایل مفاهمه از قبیل زبان اشاره ای، زبان علامه ای، و زبان نگارش را از نگاه تعریف و شرح علمی زبان، نمیتوان زبان گفت. واحد گفتار در زبان ها جمله است. یعنی انسان به هر زبانی که سخن می گوید آنرا با بیان جمله ها انجام می دهد. پس اجزای سازنده جمله عبارتند از: جمله، فقره، عبارت، کلمه، مورفیم (واژک) و فونیم (آوا). پس در اینجا به ثبوت می رسد که نشانه های صوتی واقعیت زبان هستند.

تعریف خاص زبان اینست:

زبان به مفهوم خاص آن عبارت است از سیستم صوتی رمزی (سمبولیک) وضعی، میثاقی، اکتسابی و اجتماعی است که افراد یک جامعه لسانی آنرا بمنظور افهام و تفهیم به کار می برند. در اینجا مقصود از سیستم اینست که هر زبان دارای نظام و قواعد مشخص می باشد و صوتی یعنی که صورت اصلی و اساسی هر زبان گفتار و یا سخن گفتن است که زبان ملفوظ یا شنیدنی گفته می شود؛ رمز یا سمبول یعنی نشانه ای که در یک زبان بر چیزی دلالت کند و رابطه میان دال و مدلول معنی و مفهوم را بمیان آورد و این سمبول ها همه وضعی و میثاقی میباشند.

همچنان اکتسابی و اجتماعی بدین معنی است که زبان فطری نیست، بلکه کسب می گردد و آنهم از اجتماع فرا گرفته می شود، بدون اجتماع نه بمیان آمده می تواند و نه بدان ضرورتی می افتد؛ البته استعداد زبان آموزی در انسان طبیعی و فطری است.

ناصر خسرو در کتاب زاد المسافرین در مورد زبان گفتاری و زبان نوشتاری نوشته است:

او زبان گفتاری را «قول» و زبان نوشتاری را «کتابت» گفته است. ناصر خسرو قول را نسبت به کتابت شریفتر گفته است. موصوف پدید آمدن آواز را بیرون جستن هوا از میان دو جسم دانسته است و ساختار حروف را که از اثر هوای بیرون رونده از شش ها آغاز می یابد، و بعداً به حلق می رسد، و سپس بر حسب ضرورت گوینده [و یا مخرج حروف] از بینی و یا دهن بفضا پراکنده می شود و تشکیل صوت را می دهد، در کتابش به شرح آن پرداخته است. بنا به اعتقاد ناصر خسرو رابطه بین معنی و قول که متشکل از اصوات [فونیم ها] است رابطه مستقیم است. در حقیقت قول [جمله] از آواز ها ساخته می شود و ترکیب آواز ها در قول، دلالت بر معنی می کند و اما کتابت از حروف [گرافیم ها] ساخته می شود و هر حرف نخست دلالت بر آواز ها می نماید و بعد ترکیب آواز ها دلالت بر معنی می کند. بنابراین، کتابت نمایانگر قول و قول نمایانگر معنی است. یعنی اول قول و بعد کتابت. پس کتابت بعد از قول می باشد. و یا به عبارات اصطلاحات معاصر زبان گفتاری نسبت به زبان نوشتاری در جایگاه نخست قرار می گیرد.

استاد نجیب الله فریور، پژوهشگر و همکار تحقیقی در وزارت تحصیلات عالی در بخش آواز شناسی چنین ابراز نظر نموده اند:

«دستور نویسان [گرامر دانان] معاصر، بر پایه زبان شناختی، زبان گفتاری را می پژوهند نه زبان نوشتاری را. این گونه مطالعه قبلاً در نظریات ناصر خسرو تبلور یافته بود. اما دستور نویسان زبان دری مانند عرب ها، رومی ها و یونانی ها، زبان نوشتاری را بر گفتاری ترجیح دادند. به این معنی که دستور زبان نویسان زبان دری، به عوض زبان گفتاری، زبان نوشتاری را مطالعه کردند که تا هنوز در دستور نویسی سنتی و عنعنوی زبان دری مروج است و نظریات ناصر خسرو را کنار گذاشته اند.»

ناصر خسرو شرح می دهد که قول برای شنونده حاضر است و کتابت برای شنونده غایب. (یعنی شنونده (مخاطب) بصورت فزیکتی در نزد گوینده موجود نمی باشد).

به این بدین معنی است که زبان وسیله انتقال افکار و اندیشه‌ها از یک شخص به شخص دیگر است. شخصی که در نزد متکلم موجود باشد اطلاعات را دقیق‌تر درک می‌کند. یا قوت تاثیر کلام در شنونده بیشتر است. و نوشتار رسانیدن همان پیام به شخص دیگر از طریق کتابت است. در عصر حاضر هم این تفکر کاملاً واضح است که دانشجویانی که در کلاس درسی پیش یک آموزگار بیشتر می‌آموزند نسبت به دانشجویانی که از راه دور و یا آنلاین یک کورس آموزشی را پیگیری می‌کنند.

از سوی دیگر، ما توسط زبان نوشتاری با مردگان حرف می‌زنیم (یعنی ارتباط برقرار می‌کنیم)، و یا به عبارت دیگر گفته می‌توانم که مردگان با ما سخن می‌گویند. این آثار نوشتاری آنها است ما با آنها ارتباط برقرار کرده ایم و از نحوه زندگی محیطی و اجتماعی و طرز تفکر آنها با خبر می‌شویم. آنها [گذشتگان] در مقاطع تاریخی پیام‌های خویش را، گاهی به شکل خط هیروگلیفی (تصویری)، گاهی بخط سریانی، و گاهی به خط میخی و گاهی هم با علامه‌ها و اشارات برای ما رسانیده‌اند. پس اینجا است که اهمیت زبان نوشتاری هم چقدر بالا است.

آقای حسنیار فرموده‌اند که: «**اشخاص و افراد یا آنهایی که به یک زبان تکلم می‌کنند هر زمان می‌توانند با ذوق و سلیقه خویش الفبا را برای زبان خویش انتخاب کنند**»

از یک طرف این نظریه درست است. انسان در مقطع تاریخ از رسم الخط‌های متعددی استفاده نموده است که از اشارات شروع، و بعداً بخط هیروگلیفی و بعداً به خط میخی و خط عربی و خط کوفی و غیره. بعضی‌ها خواندن و نوشتن یک خط را نسبت به رسم الخط دیگر آسانتر تصور می‌نمودند و رسم الخط‌شان را تغییر دادند مانند ترکیه امروزی که از رسم الخط عربی به رسم الخط لاتین روی آوردند. بعضی‌ها به جبر تاریخ صورت نوشتاری‌شان را تغییر دادند مانند کشور های آسیای میانه که رسم الخط آنها با تحمیل و فشار های گوناگون اجتماعی، سیاسی و فرهنگی توسط حکومت شوروی وقت از عربی به کریلی (سیریلیک) تغییر یافت.

اما آنچه را که همیشه باید در ذهن داشته باشیم، اینست که رسم الخط عربی، رسم الخط رسمی دینی ما است. دینی به این معنا که قرآن‌کریم که یگانه مرجع ما در دین است به زبان عربی نوشته شده است. تصور کنید که اگر ما این کتاب مقدس را برسم الخط لاتین و یا سیریلیک نوشته کنیم، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ هر حرفی از قرآن رمزی است که زیر آن صد ها معنی نهفته است. چنانچه مولوی در مثنوی می‌گوید:

حرف قرآن را بدان که ظاهر است زیر ظاهر باطن بس قاهر است

تو ز قرآن ای پسر ظاهر مبین

دیو آدم را نبیند جز که طین

ظاهر قرآن چو شخصی آدمیست

که نقوشش ظاهر و جانش خفیبست

آنچه که ناصر خسرو لفظ «الله» را در خوان الاخوان شرح می دهد، بر مبنای صورت ظاهری و یا تایپوگرافی حروف عربی آن را شرح می دهد که چرا حرف الف در لفظ «الله» راست ایستاده و از مابقی حروف جدا است؟ و یا اینکه چرا این سه حرف دیگر در لفظ «الله» با هم چسپیده اند؟ و یا چرا حرف «ه» در آخر این لفظ به شکل گرد در آمده است؟ و ناصر خسرو گفته هایش را بشکل مبسوط شرح می دهد. تصور کنید که اگر ما کلمه «الله» را به سیریلیک و یا خط لاتین بنویسیم چه اتفاقی می افتد. ببینید:

سیریلیک: АЛЛОХ

لاتین: ALLAH

آیا آنچه که ناصر خسرو لفظ «الله» را بیان نموده است، توسط صورت نوشتاری سیریلیک و لاتین آنرا می توان بیان نمود؟ و یا در کلمه «قرآن» که چرا دو حرف اول با هم ترکیب گردیده اند و دو حرف آخر منفصل اند؟ و یا چرا الف در میان این کلمه راست ایستاده است و حرف نون بشکل منحنی نیمه بسته ظاهر شده است؟

اگر این کلمات برسم الخط دیگر نوشته شوند، همان معنی و مقصود را نمی رسانند. پس تغییر دادن رسم الخط هم آنقدر ها آسان نیست که آقای حسنیار تصور نموده اند. زیرا که هر سمبول، هر حرف، هر کلمه رمزی است که در بطن آن معانی بس سترگی نهفته است. با برگردانی رسم الخط عربی، این رموز قرآنی اصالت معنی اصلی خود را از دست خواهند داد.

افراد و اشخاص یک گروه خاص (در حیطه نظامی، سیاسی، مخابرات و غیره) می توانند برای شان الفبا بسازند و با همان الفبا مخصوص می نویسند که دیگران آنرا ندانند و بدین وسیله آنها با هم می توانند ارتباط برقرار کنند. ولی تصمیم گیری یک ملت با چنین پیوند معنایی در ابعاد تفکرات دینی، فرهنگی و اجتماعی خیلی بعید به نظر می رسد.

به تعقیب، آقای حسنیار اظهار نظر نموده اند که: «در زبان رکن اساسی قواعد دستوری است. دستور زبان عبارت از درست نوشتن و درست خواندن در زبان است.»

خوب آقای حسنیار، قسمی که شما دستور زبان را تعریف نموده اید، در عصر کنونی این تعریف قابل تأمل است.

پوهاند دكتور محمد حسين يمين، استاد دانشكده زبان و ادبيات دانشگاه كابل، در كتاب خود تحت عنوان "دستور معاصر زبان پارسی دری" در مورد تعريف دستور زبان چنين نگاهشته است:

دستور زبان مطالعه علمی و منظم زبان است. البته مطالعه علمی عبارت از تطبيق یک طرز العمل منطقی است. مطالعه علمی نه تنها به علوم طبیعی، بلکه به تمام علوم و حتی موضوعات روز مره هم ارتباط می گیرد. بدینسان دستور نویسان معاصر اکنون به طرح دستوری می پردازند که شرح منطقی کامل و استواری از نحوه عملیه زبان باشد. یعنی هدف دستور علمی زبان، تشریح عمومی حالات و عملیات زبان می باشد.

دستور نویسان قدیم غرب نیز در تلاش کشف قواعد منطقی زبان بوده اند، ولی نظر عمومی این بود که لاتین منطقی ترین زبان ها است. بنابراین می خواستند قواعد زبان های مختلف را به اساس قواعد زبان لاتین بنا کنند و روی همین تقلید زبان دری در گذشته بر اساس قواعد زبان عربی نیز شرح میشده است در حقیقت آنگاه قواعد زبان بدون تغییر و تجویزی پنداشته میشد، یعنی آن دستور ها استعمال زبان را به دیگران سفارش میکرد. دستور دانان پیشین یا به این حقیقت ملتفت نبودند که زبان تغییر می کند یا این تغییر را فساد در زبان و انحراف از تجاویز خود می انگاشتند. از اینجا است که در دستور های قدیم دری تعريف آن چنين آمده است:

"دستور زبان علم درست گفتن و درست نوشتن است." و یا "دستور زبان عبارت از مجموعه قواعد و قوانینی است که با رعایت آن در گفتار و نگارش از ارتکاب خطا و لغزش مصئون می مانیم."

اینگونه تعریفات نظر به عللی از اصول و موازین علمی بدور است. زیرا در تحقیقات دستوری، زبان جبراً تابع قوانین ساخته نمی شود. اهل یک زبان بدون مطالعه دستور آن زبان درست سخن میگویند و زبان خود را بدون ارتکاب خطا بکار می برند. مقصود اصلی از نوشتن زبان این نیست که به گویندگان اصلی یک زبان گفتار و یا نگارش بی عیب را بیاموزانند یا چنان قواعدی را بر زبان تحمیل کنند که مردم به هنگام گفتار و نگارش به رعایت آن مجبور و مکلف باشند، بلکه دستور زبان مطالعه شعوری زبان است یعنی شرح نظام ساختمان زبان است بطور آگاهانه؛ دستور نویسان بعدی (در حدود قرن ۱۸) با در نظر داشت تغییرات و تحولات زبانها و مطالعه سر گذشت آنها به مقایسه زبان های گوناگون پرداختند و در نتیجه تغییر و تحول را در تمام زبان ها به حیث یک حقیقت قبول کردند. با آخره در اواخر قرن (۱۹) و اوایل قرن (۲۰) دستور دانان به ایجاد لوازم و اسباب بهتر مطالعه و تشریح زبان دست یافتند و بدین صورت تالیفات زیاد

پیرامون مطالعه و تحقیقات زبان های معاصر پدیدار گشت. بنابر آنچه گفته شد دستور زبان را بر اساس قدامت و انکشاف به سه دسته عمده می توان دسته بندی کرد:

۱. دستور های کلاسیک و عنعنوی Traditional Grammar
۲. دستور های مقایسوی تاریخی Comparative Historical Grammar
۳. دستور های ساختمانی و ساختاری Structure Grammar

دستور نگاران معاصر زبان را طوری که هست تشریح کرده اند نه چنانکه باید باشد. آنها نظر به تحقیقات علمی تطبیق قواعد زبان را بر زبان دیگر نا درست ثابت کرده اند. این یک موضوع کاملاً واضح است که هر زبان از خود مشخصات و خصوصیات جداگانه دارد و نمی توان اساسات یک زبان را بر دیگری صد در صد تحمیل و تطبیق کرد. چه نظر به روش نوین در دستور نگاری واضح شده است که دستور زبان، یکی از شعبه های مهم زبان شناسی تشریحی می باشد و دستور نویسی متکی بر اساسات زبان شناسی تأکید می کند که هر زبان دارای ساختمان و نظام دستوری منحصر بخود آن زبان است. بنا بر آن در این زمینه باید یک زبان بدون در نظر داشتن به ساختمان زبان دیگری و تقلید از آن شرح گردد.

برای مطالعه و تحقیق بهتر دستور زبان باید شعبه های آنرا به درستی تشخیص کنیم. طوریکه میدانیم زبان از ترکیب جمله و فقره ها و نیز جمله از ترتیب و ترکیب عبارات ها و کلمه ها و مورفیم ها و همچنان کلمه و مورفیم ها از ترتیب و ترکیب اصوات انسانی تشکیل می گردد. همین اصوات، مورفیم ها و کلمه ها و هم عبارات ها و جمله های زبان هر کدام دارای قوانین و ضوابط خاص و مشخص می باشند و جمعاً نظام ساختمان یک زبان را می سازند. بدین صورت هرگاه بخواهیم ساختمان اصوات، ساختمان مورفیم ها و کلمه ها و ساختمان عبارات و جمله های آنرا تشریح کنیم به شعبات ذیل آنرا تقسیم کرده می توانیم:

۱. نظام ساختمان صوتی یا فونولوژی Phonology
۲. نظام ساختمان صرفی یا مورفولوژی Morphology
۳. نظام ساختمان نحوی یا سنتکس Syntax
۴. مطالعه تغییرات فونیمی یا مورفو- فونیمکس Morpho-phonemics
۵. مطالعه جنبه های معنوی زبان یا سیماننتکس Semantics

من در مورد نظام ساختمان صوتی و یا فونولوژی در زبان شغنائی در مقالات قبلی ام تا حدی توان خویش برای خوانش خوانندگان محترم تقدیم نمودم. در اینجا به موضوع دوم یعنی نظام ساختمانی صرفی در زبان شغنائی می پردازم.

مورفولوژی (صرف و یا واژک شناسی) چیست؟

قسمی که در مبحث قبلی مسایل مربوط به علم الاصوات (فونولوژی) بحث نمودم. اما این صدا ها بطور جداگانه بکار برده نمی شوند. این صدا ها با یک دیگر ترکیب گردیده و گروه های لفظی را تشکیل می دهند که عناصر سازنده در ساختمان سخن و گفتار می باشند. این گروه های سازنده گفتار که هر کدام واحدی با مفهوم اند بنام مورفیم (Morpheme) و یا (واژک) یاد می شوند.

مورفیم یک واحد مشخص غیر قابل تجزیه لفظی بوده که دارای معنی مشخص است. بنا براین مورفیم تجزیه نمی گردد و اگر تجزیه شود معنایش یا عوض می شود و یا بکلی از بین می رود. مثلاً « شادے غلبیل » { مرغ انجیر خوار } یک مورفیم مشخص است و نمی توان آنرا تجزیه کنیم. زیرا اگر آنرا تجزیه کنیم به دو جز بدین ترتیب جدا می گردد / شادے / و / غلبیل / این دو جز اگر چه جدا گانه هم معنایی دارند که « شادے » به معنای { خوشی و میمون؛ دارای دو معنای متفاوت } و { غلبیل } معنی { غربال و یا پرویزن } را می دهد. اما این معنای آنها بصورت جداگانه غیر معنایی است که در / شادے غلبیل / وجود دارد. هنوز هم ما می توانیم این مورفیم را تجزیه کنیم. مثلاً / غلبیل / را هم به / غل / به معنی (هنوز) و / بیل / معنی (بیل، آله ای که در زراعت از آن کار گرفته می شود) افاده می کند. گذشته از تجزیه این، حتی با تغییر یک فونیم (صدا) معنای مورفیم دگرگون می شود. مثلاً در مورفیم / بنین / { بشنو } اگر بجای فونیم / بن / از فونیم / ین / استفاده کنیم معنای مورفیم بکلی تغییر می خورد. / ین / بمعنای { زن و همسر } است.

پس اگر ما واژه: « شادے غلبیل » را تجزیه نماییم، از آن مفهوم دیگری، غیر مفهوم مورد نظر بدست می آید. پس « شادے غلبیل » یک مورفیم واحد بوده و دارای معنی لغوی می باشد و بر پرنده ای که در زیر تصویر آن آمده است اطلاق می گردد.



این پرنده را در فارسی بنام انجیر خورک و یا مرغ انجیر خوار می نامند. ایرانی ها آنرا بنام « پری شاهرخ طلایی» یاد می کنند. مردم بدخشان (خصوصاً قوم ازبیک) آنرا بنام « چَلَب پاپی » یاد می کنند، و در انگلیسی بنام (Oriole) و یا (Golden Oriole) و بنام (Firebird) هم یاد می گردد.

فرق بین مورفیم و هجا

هجا بمعنای سیلابه (Syllable) است. وقتی که از مورفیم صحبت می کنیم موضوع هجا خود بخود بوجود می آید زیرا هجا جزء حتمی مورفیم و یا واژگ است.

هجا گروهی از اصوات است که به یک بندش تنفسی ادا می شوند و از نقطه نظر شکل هجا گروهی از صدا ها است که از یک واول (واکه)، و یا یک واول و یک کانسوننت (همخوان)، و یا یک واول و چند کانسوننت تشکیل می گردد. واول جزء حتمی هجا است که حرکت را در کانسوننت ها بوجود می آورد. بنابر این، هر هجا دارای یک فشار یعنی هسته است و آن همانا فونیم واول می باشد.

چون هجا جزئی از مورفیم است، بعضی از مورفیم هایی هستند که دارای یک هجا، بعضی دارای دو هجا، بعضی دارای سه، چهار، و الی از پنج هجا نیز تشکیل شده اند. مانند:

مورفیم های یک هجایی: / بنَخ / { آب } ؛ / چید / { خانه }

مورفیم های دو هجایی: / جینج / { گدی } ؛ / تیقدک / { پشه }

مورفیم های سه هجایی: / درقازه / { دروازه }؛ / زریخ بخ / { چوچه کبک }
 مورفیم های چهار هجایی: / درقازه بین / { دروازه ها }؛ / زریخ بخبن / { چوچه های کبک }؛ / بچگله بین / { بچه ها }
 مورفیم های پنج هجایی: / خدارج بونیجبن / { آسیاب بان ها }؛ / مال پاییجبن / { چوپان ها }
 مورفیم های شش هجایی: / کاله پرژدهژیجبن / { کالا فروش ها }؛ / غداره مازیجبن / { تغاره سازان }
 هجا را در مورفیم ها اینطور تشخیص می دهیم. مثلاً در مورفیم « خربوزه» به شکل زیر:

خربوزه = خر + بو + زه (مورفیم و یا واژک سه هجایی)

فرق بین مورفیم و کلمه

کلمه یک واحد روانی است و غالباً جدا گانه گفته و نوشته می شود و دارای معنای لغوی می باشد. کلمه همواره مفاهیم مستقل را انتقال می دهد. اما مورفیم یک واحد لفظی است که دارای معنای لغوی و دستوری می باشد. چنانکه بعضاً منفصل و بعضاً بشکل متصل با کلمه ها و مورفیم های دیگر می آیند. مورفیم یک واحد غیر قابل انقسام دستوری است.

همچنانکه هر کلمه مورفیم نیست همانگونه هر مورفیم کلمه گفته نمی شود؛ بلکه کلمه های بسیط و ساده مورفیم و مورفیم های مستقل کلمه بوده می توانند. طور مثال: (باغچه) یک کلمه است یک واحد با معنی قابل تجزیه است. از اینجاست که آنرا نمی توان یک مورفیم گفت، بلکه متشکل از دو مورفیم است: / باغ / و / چه / پسوند اشتقاقی تصغیر.

و اما / باغ / به تنهایی یک مورفیم و یک واحد غیر قابل تجزیه بوده دارای معنی لغوی می باشد، بنا براین، می توان آنرا کلمه گفت. در حالی که / چه / یک مورفیم و یک واحد غیر قابل تجزیه بوده دارای معنای دستوری و غیر مستقل است، پس نمی توان آنرا کلمه گفت.

به عین ترتیب: در مورفیم / چارکبن / { مرد ها } می توانیم آنرا به دو مورفیم تقسیم نماییم بدین ترتیب: / چارک / و / ابن /. در اینجا چارک مورفیمی است که دیگر قابل تجزیه نمی باشد و دارای معنی لغوی می باشد. اما لفظ / ابن / یک مورفیم است که دیگر تقسیم شده

نمی تواند. دارای معنی لغوی نمی باشد. بلکه دارای معنی دستوری بوده و نامستقل است. یعنی معنی آن وابسته به مورفیم دیگری است که دارای معنی لغوی می باشد. اما از نقطه نظر دستوری دارای معنی است که با ازدیاد آن در اسم (چارک) آنرا از حالت صیغه مفرد خارج و به حالت صیغه جمع تبدیل می نماید.

اقسام مورفیم ها در زبان شغنائی

در زبان شغنائی تمام مورفیم ها (یعنی واحد های با معنی آن) همیشه بصورت آزاد و مجزا بکار نمی روند. مثلاً: میتوان گفت « غِذَه » { بچه - مفرد }

و یا میتوان گفت که « غِذَه یِبِن » { بچه ها - جمع }؛ ولی نمی توانیم پسوند « یِبِن » را به تنهایی به معنای جمع و یا بیش از یک بکار برد.

پس دیده می شود که در زبان شغنائی برخی از مورفیم ها به تنهایی و آزاد ظاهر می شوند و برخی به تنهایی ظاهر نمی شوند و معنی آن وابسته به مورفیم دیگری است.

بنا بر این گفته می توانیم که از لحاظ طرق استعمال و بیان مقصود دو قسم مورفیم وجود دارد: یکی مورفیم هایی که دارای معنای لغوی داشته بصورت جداگانه و آزاد بکار برده می شوند و بنام مورفیم های آزاد یاد می گردند. مثلاً، چید (خانه)؛ دهنبست (دشت)؛ دهرُف (داس) و مانند اینها.

و دیگر مورفیم هایی که معنای دستوری داشته بصورت جداگانه و آزاد بکار برده نمی شوند و بنام مورفیم های نامستقل یا بسته موسوم اند: مثلاً:

تَر (در) مثلاً تر چید (در خانه)

اَرِد (برای) مثلاً مَهش اَرِد (برای ما)

اِبْخ (اندر) مثلاً نهنْبُخ (مادر اندر)

اِبْج (معادل یای نسبتی) مانند خِنْبِج (خنجی)؛ دینا رِبْج (دهشاری)

اِبِن (پسوند صیغه جمع) مانند چید (خانه)؛ چدبِن (خانه ها)

اینک جهت وضاحت موضوع واژک ها (مورفیم ها) در ذیل ارائه می گردد.

اقسام واژک (مورفیم)

بسته			آزاد		
پیشینه ها و پسینه ها	۱	نشانه های ساختمانی	اسم	۱	گروه اسم
نشانه های ربط	۲		صفت	۲	
نشانه های عطف	۳		ضمیر	۳	
نشانه های اصوات	۴		عدد	۴	
پیشوند های صرفی	۵	وند ها	قید چگونگی	۱	قیدود
پیشوند های واژه ساز	۶		قید زمان	۲	
پسوند های صرفی	۷		قید مکان	۳	
پسوند های واژه ساز	۸		قید مقدار	۴	
			قید تأکید ...	۵	
			فعل و ریشه آن	۱	گروه فعل
			شخص فعل	۲	
			وجوه فعل	۳	
			فعل گذرا و نا گذرا	۴	
			فعل مثبت و منفی	۵	
			زمان فعل	۶	

حالا می پردازم به انواع و اقسام مورفیم های بسته و یا نا مستقل (Bound Morphemes)

قسمی که قبلاً تذکر دادم که مورفیم های بسته در زبان بصورت جداگانه کاربرد ندارند، زیرا دارای معنای لغوی نیستند. بنا برآن یکجا با مورفیم های مستقل و کلمه ها بکار میروند.

مورفیم های بسته نخست به دو نوع عمده تقسیم می شوند:

اشکال ساختمانی (Particles) و وند ها (Affixes)

اشکال ساختمانی در زبان شغنائی دو تا است که عبارتند از « پیشینه ها » و « پسینه ها »

و یا (Prepositions) و (Post-positions) در کتاب های درسی ای که از طرف دیپارتمنت زبان پامیری ریاست انکشاف کتب درسی و نصاب تعلیمی چاپ شده اند، اصطلاحات جدیدی را چون « پرا یهک حرفین » و « زبایهک حرفین » بالای اینها مانده اند.

پرایهک حرفین = پیشینه ها Prepositions

زبایهک حرفین = پسینه ها Post-positions

پرا چُستکین = پیشوند ها Prefixes

زبا چُستکین = پسوند ها Suffixes

پیشینه ها:

قبلاً تذکر دادم که پیشینه ها مورفیم های نا مستقل اند که در جلو متمم فعل (یا مفعول غیر مستقیم) می آیند و آنرا به جمله پیوست می کنند. و هم چنان جهت فعل را نشان می دهند.

در زبان شغنائی پیشینه ها عبارتند از: اس (از)، آر (در)، تر (در)، پے (در، بالای)، تا، بی (بدون، بی) و مانند اینها

مثال ها:

اس که یت یت؟ از کجا آمدی؟

آر خرنود ات نَقْد جا؟ آیا در چاسنود نه رفته ای؟

تر چید چهی؟ در خانه کیست؟

بیارم پے غار جوین قد. دیروز در غار جوین بودم

تا نظر شاه خه نه یآد، وز ته نه تیم. تا نظر شاه نیاید، من نمی روم.

بی پینختاوت ترم مه دپد. بدون اجازه در آنجا داخل نشو.

پسینه ها:

در زبان شغنائی پسینه های ذیل موجود هستند:

آرد (برای)، قته (با، همراي)، ادی (که)، ته (را)، ته (به)، ته (به، بالای)، اند (در داخل)، درون (در داخل) جهت (برای، بخاطر)

وم کتابت خو معلم **ارد** فودا؟ آیا همان کتاب را **برای** معلمت آوردی؟

وژم شوْمپو **قته** خو کهل زناد. من **با** شامپو (ویا **همراي** شامپو) سرم را شستم.

زلیخا یی لود **اده** نر ته ولسوال پی وپف جای سوْد. زلیخا گفت **که** امروز ولسوال بخانه شان می رود.

دم غوز **ته** خوخت برپنے؟ این چهار مغز **را** چی وقت می تکانی؟

ژندم ته چوشچ **ته** نه پرڈهم. گندم **به** (سری) جو نمی فروشم.

تو باغ **اند** خوند مون ات خوند ناش؟ **در** (داخل) باغ شما چند سیب و چند زردالو وجود دارد؟

بنبوه قول **درون اند** نهله یی طلاین قارجک. میگویند که **در** داخل جهیل شیوه یک اسپ طلایی است.

تبننگی **جهتم** یی چلک بنخ خو قته پی پسته یاد. **بخاطر** تشنگی یک سطل آب با خود به پشته بردم.

تبصره:

بعضی از دستور نویسان ما بر مبنای دستور زبان دری می خواهند که دستور زبان شغنائی را پی ریزی کنند. در این مورد باید متوجه بود که زبان فارسی دارای یک پسینه است و آن هم پسینه « را » است، ولی زبان شغنائی دارای پسینه های زیادی است که بعضی از آنها را در اینجا ذکر نمودم.

دیپارتمنت زبان پامیری صرف مورفیم « اے » { در اینجا حرف یا تلفظ نمی گردد و صرف صدای کسره را می دهد "ا" } را معادل پسینه « را » پذیرفته است.

مثلاً در کتاب صنف نهم صفحه (۳۶) سطر چهاردهم چنین آمده است:

« مفعولی عبارت ته یگون وخت «ی» حرف زبا چستک قتیر یازد؛ اکدس کتابی، کتابینی.»

و دیگر آنرا توضیح نداده اند.

محترم حسنیار، مقاله ای را تحت عنوان " طرح دستور زبان شغنانی" به نشر سپرده و در صفحه هفتم آن زیر عنوان " حالت مفعولی " نگاشته است که:

« باید گفت که در زبان شغنانی " ی " و " یم" که بجای را در دری استعمال می شود خود یک حرف اضافه محسوب می شوند، مثلاً:

شغنانی دری

- | | |
|---------------------------|---------------------------------------|
| ۱. سلیم کتابی فود | سلیم کتاب را آورد |
| ۲. یوسف بنخی تس چود | یوسف آب را ریخت |
| ۳. غِذَه خو کاری تیار چود | پسر کار خود را [کارش را] تمام کرد.» |

این جملات قابل دقت و تأمل هستند.

اول: از نقطه نظر ترجمه این جملات اشتباهاتی دارند.

سلیم کتابی فود. که ترجمه آن می شود: کتاب سلیم را آورد. یعنی شخص دیگری کتاب را آورده است. ترجمه این جمله به این قسم اشتباه است. { سلیم کتاب را آورد}. باید در شغنانی چنین باید باشد { سلیم کتاب فود}.

یوسف بنخی تس چود. این جمله به این شکل ترجمه می گردد. آب یوسف را ریخت و یا ریزاند. یعنی آب مربوط به یوسف بوده و کسی را آنرا ریختانده است.

جمله سوم هم ناقص است { هم از نقطه نظر صرفی و هم از نقطه نظر نحوی؛ فعلاً مبحث مقاله ام صرف است، لذا در اینجا از مسئله نحو صرف نظر می کنم}.

هر زبان از خود علامه های نکره و معرفه دارد.

در زبان عربی علامه نکره « ال » است مانند: العراق (عراق)، الاسد (شیر)، الشمس (آفتاب).

در زبان پشتو « د » علامه معرفه است مانند: دافغانستان ملی بانک (بانک ملی افغانستان). و در بعضی حالات بعوض (یای) نسبتی فارسی بکار می رود. مانند: د حسن پلار (پدر حسن).

در زبان انگلیسی علامه نکره با حرف (a) نشان داده میشود. در صورتی که کلمه ای با حرف صدا دار آغاز شده باشد، حرف (n) در مجاورت حرف (a) به این قسم می آید (an).

علامه نکره وقتی کاربرد دارد که اسمی و یا شیی است که شنونده قبلاً در مورد آن معلومات ندارد. وقتی که شی برای شنونده معلوم شود، گوینده دیگر از حرف نکره کار نگرفته، بلکه از حرف معرفه کار می گیرد. در زبان انگلیسی کلمه (the) حرف معرفه است.

در زبان فارسی علامه نکره حرف (ی) و یا کلمه (یک) است. و حرف معرفه را واژه (همان) نشان می دهد.

مثال:

I saw a man in my village yesterday. The man was carrying a long and heavy wood.

ترجمه به دری: دیروز مردی را در قریه خود دیدم. آن مرد (همان مرد) در حال انتقال دادن یک چوب دراز و سنگین بود.

در جمله بالا بجای « مردی » می توان گفت « یک مرد » و بجای « چوبی » می توانیم بگوییم « یک چوب ». این حالت نکره است.

در زبان شغنانی هم چنین خاصیتی موجود است.

مثلاً جمله بالا را اینطور ترجمه می نمایم

بیارم یه چارک تر خو قشلاق وینت. یویه، یه و زمین ات دراز دارگ کیره بنبت.

قسمی که ملاحظه می گردد، در زبان شغنانی حرف (یه) علامه نکره است، و در بعضی حالات (تنها) حرف (ه) در نشان دادن آن کافی است.

مثلاً: کده و پیربنت. سگی اورا گاز گرفت.

زمانی که فاعل معرفی باشد، از حرف معرفه کار گرفته می شود. حرف معرفه با این مورفیم ها در زبان شغنائی تبارز می کنید. زمانی که فعل بر کننده کار دلالت کند از (یَه = یے) و (یُو یے) کار گرفته می شود و زمانی که بر مفعول دلالت کند از (وے یے = مذکر)، و (وَمے = مؤنث) و (وِبْطے = جمع) کار گرفته می شود.

اما در مورد پسینه «را» دوستان ما تنها پسوند (یے) را اشاره نموده اند و تنها آقای حسنیار پسوند (أم) را هم در نوشته اش ذکر نموده است.

اگر دقت شود در برابر پسینه «را» فارسی، در زبان شغنائی پسوند های اتصالی زیر وجود دارند که در اشخاص مفرد و جمع فرق می کند.

مانند:

اشخاص	مفرد	جمع
شخص اول:	وز + م	مهش + اَم
شخص دوم:	تو + اِبْت	تمه + بِبْت
شخص سوم:	یو + یے، یه + یے	وَهْذ + بِن

وم ژیرم قِرْبِنْت (من همان سنگ را شکستم، شنونده می داند که هدف گوینده از کدام سنگ مورد نظر است). و یا وزم وم ژیر قِرْبِنْت

وم ژیر هم قِرْبِنْت؛ مهشهم وم ژیر قِرْبِنْت (ما همان سنگ را شکستیم)

وم ژیرت قِرْبِنْت؛ تویت وم ژیر قِرْبِنْت (تو همان سنگ را شکستی)

وم ژیربِت قِرْبِنْت؛ تمه بِبْت وم ژیر قِرْبِنْت (شما همان سنگ را شکستید)

وم ژیرے قِرْبِنْت یو یے (یه یے) وم ژیر قِرْبِنْت (او همان سنگ را شکست)

وم ژیربِن قِرْبِنْت وَهْذِبِن وم ژیر قِرْبِنْت (آنها همان سنگ را شکستند)

بر می گردم به نوشته های محترم حسنیار صاحب، جناب ایشان نگاشته اند که:

« در جایی که چند مفعول بی واسطه، بطریق عطف، به دنبال هم می آیند، علامت مفعول بی واسطه، به آخر مفعول آخر، اضافه می شود، و در سایر مفعول ها حذف می شود:

یو خو تهت ات نهنی ژیوج او [مرد] پدر و مادرش را دوست دارد.

درست: یو خو تهت ات خو نهنی ژیوج

نادرست: یو خو تهتی ات خو نهنی ژیوج

مفعول با واسطه یا غیر مستقیم، آنست که معنی فعل را با واسطه حرفی از حروف اضافه تمام کند».

حسنیاری صاحب، اول جملات فوق را مغلق نوشته است. شکل ساده این گفته چنین می باشد.

زمانی که چند اسم بقسم مفعول بی واسطه در یک جمله در کنار هم بیایند، علامت مفعول بی واسطه، در اخیر آخرین اسم علاوه می گردد.

جناب ایشان مثال آورده اند:

یو خو تهت ات نهنی ژیوج او [مرد] پدر و مادرش را دوست دارد.

من بخاطر وضاحت در این جا یک مثال دیگری می آورم.

مهش ناشپن ات گلاسپن ات مرودپن **نپن** گل چورج

زردالو ها، گیللاس ها و ناک هایم شگفته اند

مهش ناش ات گلاس ات مرودپن **نپن** گل چورج

زردالو، گیللاس و ناکم شگفته اند

اگر در جملات بالا دقت شود، بین دستور زبان دری و دستور زبان شغنائی فرق وجود دارد.

۱. در زبان دری حرف عطف « و » اگر اسامی مفعول بیشتر از دو باشند، حذف می شود، و بجای آن از علامه کامه (ویرگول) کار گرفته می شود. در حالی که در شغنائی نمی توان بجای حرف عطف (آت) در جملات بالا از علامه « کامه » کار گرفت.

۲. علامه مفعول بی واسطه در زبان شغنائی تنها (ے) نبوده بلکه نظر به صورت مفرد و جمع اسامس مفعول واقع شده، فرق می کنند، و به شکل، (ے) و (اپن) و (نپن) تبارز می کند.

باز هم از مثال آقای حسنیار یاد می‌شوم:

درست: یو خو تهت ات خو نهنی ژیوج

نادرست: یو خو تهتی ات خو نهنی ژیوج

من اذعان کرده می‌توانم، جملاتی را که آقای حسنیار که در بالا با هم مقایسه نموده است، یکی را درست و یکی را نادرست ثابت کرده است. همان جمله درست آقای حسنیار هم قابل تأمل است.

زیرا، اگر آنرا به به شکل تحت اللفظی دری ترجمه کنیم، در می‌یابیم که:

او (مرد، و یا پسر) مادرش را و پدرش را دوست میدارد.

بخاطری که جمله بالا به شکل (خو تهت ات خو نهن) آمده است باید به شکل ساده بدین ترتیب می‌آمد. (خو تهت ات نهن). اگر ما فرمول جمله فوق را تغییر دهیم، معنای جمله رسا تر می‌گردد؛ مانند:

یو ییے خو تهت ات نهن ژیوج = او پدر و مادرش را دوست میدارد

جمله فوق از جمله زیر واضح تر است:

یو خو تهت ات نهنی ژیوج.

و به تعقیب، جناب حسنیار فرموده اند که:

« مفعول با واسطه یا غیر مستقیم، آنست که معنی فعل را با واسطه حرفی از حروف اضافه تمام کند».

تعریف فوق، یک تعریف مبهم است.

بنظر من آقای حسنیار به تاسی از دستور زبان انگلیسی، جمله فوق را نوشته است.

بخاطری که اصطلاحات (مفعول مستقیم، مفعول غیر مستقیم و حروف اضافه) ترجمه شده اصطلاحات (Direct Object, Indirect Object, Prepositions) است.

ما باید در تعریف خود دقت بعمل آوریم. زیرا که کاربرد دستوری در هر زبان فرق دارد. اصطلاح حرف اضافه (preposition) در انگلیسی به کلماتی اطلاق می‌گردد که پیش از اسم بیایند. که در اینجا (Pre-) به معنای (پیش از) و (position) به معنای (جای،

محل، جایگاه، و موقعیت) است. به این معنا که کلماتی که (مورفیم هایی که) در یک جمله پیش از یک اسم جایگاه دستوری را بگیرند، بنام این نام مسمی گردیده اند.

اما این حروف و یا کلمات اضافی در زبان های دیگر، بگونه های دیگر در جمله و یا نظام دستوری عرض وجود می نمایند. مثلاً در زبان های دیگر جایگاه این کلمات تغییر خورده و بعد از اسم ظاهر شوند. در اینصورت آنها را بنام (post-positions) یاد می کنند که مورفیم (post) بمعنای (بعد از) و (position) باز طبق تعریف فوق (به معنای جای، محل، جایگاه، موقعیت) است که از نگاه دستوری به کلماتی اطلاق می گردد که در جمله بعد از اسم موقعیت دستوری اشغال کنند. در زبان دری حروف اضافه به دو بخش تقسیم شده است که یکی را «پیشینه ها» و دیگری را بنام «پسینه ها» یاد می کنند. اما در زبان دری صرف یک «پسینه» وجود دارد که عبارت از پسینه «را» است.

اما زبان شغنائی از نقطه نظر دستوری و جایگیری حروف اضافه (پیشینه ها و پسینه ها) با زبان دری و انگلیسی فرق دارد. کلماتی که در زبان انگلیسی و دری به شکل پیشینه در جمله واقع می گردند، در زبان شغنائی به شکل پسینه ظاهر می شوند. بدین لحاظ، ترتیب دستور زبان شغنائی به استناد زبان دری و انگلیسی مشکل می گردد. از نگاه موقعیت گیری پیشینه ها و پسینه ها در دستور زبان، زبان شغنائی به زبان پشتو نزدیک تر است.

آقای حسنیار جمله را مبهم مانده و مثالی را هم برایش ذکر نکرده است. خواننده ای که به اصطلاحات دستوری آشنایی نداشته باشد، به آسانی نمی تواند کُنه معنی این مقوله را در یابد.

در این قسمت باید موصوف اولاً فعل لازمی و فعل متعدی را بمعرفی می گرفت، کار را آسانتر می ساخت. جناب ایشان بعداً در مقاله دوم (قسمت دوم) فعل لازمی و فعل متعدی را معرفی نموده است. اما جمله فوق باز هم مبهم مانده است. در این قسمت من بطور اجمالی بر فعل لازمی و فعل متعدی نگاهی می اندازم و از این طریق جمله فوق را برای سایر خوانندگان قابل درک می نمایم.

در زبان شغنائی، افعال از نقطه نظر معنایی به سه دسته تقسیم می شوند: افعال لازمی، افعال متعدی، و افعال مشترک.

فعل لازمی را فعل (ناگذرا) هم می گویند. بدین خاطر که این فعل صرف بالای فاعل تمام شده و بر مفعولی وارد نشده است؛ و یا بعباره دیگر این فعل را صرف فاعل انجام داده و به کدام مفعول دیگر (سرایت و یا گذر) نکرده است. بدین خاطر آنرا فعل نا گذرا هم می گویند.

مثال. وَمَ وَبَدَ خَهْبِسَ فَرُبْنِت (شاخ آن درخت بید شکست). یعنی عمل شکستن به بالای چیز دیگر اثر نگذاشته است.

یَه رِیْبْنِتْ خَهْفَج (آن برف کوچ (تَرْمَن، و یا بهمن) کوچیده است.

برف کوچ صرف عمل کوچیدن را انجام داده و به چیز دیگری اثر نگذاشته است.

فعل متعدی (و یا فعل گذرا)، آنست که در جمله علاوه بر فاعل به مفعول هم نیاز دارد.

یو یِه بِنِهید (او خواند). این جمله ناقص است و به یک متمم نیاز دارد که این متمم عبارتند از مفعول است. (او خواند) مبهم است. او چی را خواند؟

یو یِه، یِه اخبار بِنِهید (او یک اخبار را خواند. در حالت نکره)

یو یِه، وم اخبار بِنِهید (او اخبار را خواند. در حالت معرفه)

در اینجا (اخبار) به شکل مفعولی آمده است. یعنی فعل و یا عمل بِنِهیداو (خواند) از فاعل سر زده و بر مفعول که (اخبار) است وارد شده است. به این خاطر این را فعل متعدی و یا فعل گذرا یاد می کنند.

در بعضی حالات، بعضی از افعال هم بصورت گذرا و با صورت نا گذرا در جمله ظاهر می شوند، این نوع افعال را بنام افعال مشترک یاد می کنند.

مثلاً:

یِد دِقْه بَیْت سَت. درواز باز شد (فعل لازمی و یا نا گذرا)

اسلمے دے دِقْه بَیْت چود. و یا: دے دِقْه یِه اسلم بَیْت چود. (اسلم، این دروازه را باز نمود. و یا این دروازه را اسلم باز نمود).

در اینجا فعل به دو گونه ظاهر شده است که یکی (باز شدن) و دیگری (باز کردن) است. و افعال دیگری چون (کشتن و کشته شدن)؛ (سوختن و سوختاندن)؛ (گریختن و گریزاندن) و یا (شینتاو و شندپنتاو = خندیدن و خنداندن و یا خندانیدن) و غیره.

« مفعول با واسطه یا غیر مستقیم، آنست که معنی فعل را با واسطه حرفی از حروف اضافه تمام کند».

مفعول بی واسطه = مفعول صریح = مفعول مستقیم = direct object

مفعول با واسطه = مفعول غیر صریح = مفعول غیر مستقیم = indirect object

I sent him a letter. نامه ای برایش فرستادم.

I sent a letter to him. نامه ای برایش فرستادم.

I brought her a ring. برایش انگشتری آوردم.

I brought a ring for her. برایش انگشتری آوردم.

حالا با بررسی جملات بالا، فهمیده می شود که بعضی از افعال متعدی دارای دو مفعول می باشند. این افعال را در انگلیسی بنام (Intransitive Verbs) یاد می کنند. مثل افعال (فرستادن و خریدن و غیره).

من برایش خریدم (چی را خریدی؟)

من برای انگشتر خریدم (به کی؟)

در این قسم افعال، فعل از فاعل سر زده و بالای دو مفعول انجام می پذیرد. که یکی مفعول مستقیم است و دیگری مفعول غیر مستقیم. مثلاً عمل فرستادن مستقیماً بالای نامه صورت گرفته و به مفعول غیر مستقیم گذر کرده است. پس بزبان ساده گفته می توانیم که مفعول مستقیم را مفعول شی (نامه، انگشتر) و مفعول غیر مستقیم را مفعول شخص (به او، برایش) است. اگر مفعول شخص بعد از فعل بیاید، در اینجا نیازی به حرف اضافه (پیشینه) نیست، و اگر مفعول شی بعد از فعل بیاید، به حرف اضافه نیازی است که مفعول مستقیم را به غیر مستقیم ارتباط دهد. در جملات بالا را در جدول ذیل به امتحان می گیرم.

شماره	فاعل	فعل	مفعول غیر صریح	علامه نکره	مفعول صریح	حرف اضافه	مفعول غیر صریح
۱	I	sent	Him	a	letter		
	I	sent		a	letter	to	Him
۲	I	brought	Her	a	ring		
	I	brought		a	ring	for	Her

دیده می شود که در هر دو حالت، مفعول شی به حرف اضافه (پیشینه ها چون to و for) نیاز نداشته و بدون واسطه آنها به فعل ارتباط دارد. بدین خاطر، مفعول صریح و یامستقیم و یا بی واسطه یاد می شود. اما در شکل دوم این جملات مفعول شخص بخاطر ربط

گرفتن با مفعول شی به یک پیشینه و یا بگفته دست اندر کاران دیپارتمنت زبان و ادبیات پامیری (پرایهک حرفین) نیاز دارد.

دیده میشود که در زبان دری حرف اضافه برای نشان دادن مفعول های بی واسطه و با واسطه (ویا مفعول شی و مفعول شخص) ملاحظه نمی شود.

من برایش یک انگشتر آوردم. من یک انگشتر برایش آوردم.

در زبان شغنانی هم عین چیز است.

وَزْمَ وَمَرْدَ یے چِلَه بَابنت. وَزْمَ یے چِلَه وَمَرْدُمَ وَزَ یے چِلَه بَابنت.

دیده می شود که در دو جمله اول پسینه (أم) به فاعل وابسته است. زمانی که مفعول شخص را در پیشروی روی جمله قرار دهیم، پسینه (أم) از فاعل جدا گردیده و به مفعول شخص پیوسته است. مانند: { وَزْمَ وَمَرْد = وَمَرْدُمَ وَز } که در فارسی و این هر دو به یک شکل می باشد. (for her = برایش و یا برای او). دیده می شود که پیشینه انگلیسی و دری در دستور زبان شغنانی به شکل پسینه ظاهر می شود. اینست باریک بینی در دستور زبان مقایسوی. اصطلاحات مفعول با واسطه و بی واسطه و حرف اضافه در دستور زبان شغنانی جور نمی آید. و در عوض از اصطلاحاتی چون مفعول شی، مفعول شخص، پیشینه ها و پسینه ها کار گرفته شود.

حرف عطف و حرف ربط Conjunctions

در زبان شغنانی حرف عطف با مورفیم های «ات، اته، یت، و یته» نشان داده می شود. معادل این واژه ها در زبان فارسی حرف عطف «و» در پشتو حرف عطف «او» و در زبان انگلیسی (and) است. حرف عطف تو ویا چندین اسم، را دو ویا چندین صفت را، دو و یا چندین قید را، دو یا چندین فعل را، دو و یا چندین کلمه ها، عبارت ها، و یا جملات با هم وصل می کند (ارتباط می دهد).

واژه های «ات»، «اته»، و «یت» دارای یک معنی بوده و صرف در وقت ادای مورفیم ها از هم تفاوت پیدا می کنند. کلماتی که به حرف واول ختم شده باشند بعوض «ات» و «اته» از «یت» و «یته» کار گرفته می شود.

وَز ات تو (من و تو)؛ خُو کتاب ات قلم ات زابنتا؟ آیا قلم و کتابت را گرفتی؟

در جملہ فوق دو دفعہ مورفیم « ات » آمدہ است۔ مورفیمی کہ بین دو اسم واقع شدہ است (قلم ات کتاب) حرف عطف می باشد۔ و مورفیمی کہ بعد از اسم دوم آمدہ است، پسینہ بودہ و معادل « را » در دری است۔

شیمایت نسیمہ بین ار مکتب تایدا؟ آیا شیمیا و نسیمہ بہ مکتب رفتند؟

شاکرے یت واقفے تہ غل شعر لو قہنا؟ آیا شاکری و واقفی ہنوز ہم شعر می سرایند؟
مُندبن آری رقم قلم، سہتُح ات رُوشت ات نیلے۔

حرف ربط:

حرف ربط مورفیم های بسته ای هستند کہ کلمات و یا مورفیم های باز را باہم ربط می دهند۔ شماری از این مورفیم ها را در اینجا ذکر می نمایم۔

خَہ (کہ)، اِدے (کہ)، دِنی (وگر نہ)، دِسگہ (اینطور) مِس (ہم)، ہمگہ (ہمچنان)، مگم (مگر)، تا (تا)، دڈ (پس، سپس)، اگہ (اگر)، یا... یا (یا... یا)، ہم... ہم (ہم... ہم)، نہ... نہ (نہ... نہ)، اچگہ (دیگر)، دِگہ (دیگر)، اِک دتے مِس، دتے غل مِسِک (با اینہم، با وجود اینہمہ)، دے جہت ادے (بخاطر اینکہ، زیرا، زیرا کہ)، فا، فاگہ (باز، باز ہم)، اما (اما، ولی)، یو دند (ہمین کہ)، بعد اس دے یدے (بعد از اینکہ)، ہر خوند خہ (ہرچند کہ)، دسہج (ہمچو)، دے تہت گہ مِس (علاوہ بر آن کہ)، لو خو (گویا کہ، گویا اینکہ)۔

ہر چیزے خَہ لُود، یو فُکُت دروغ نَبَنٹوید۔ (آنچہ را کہ گفتہ بود، ہمہ دروغ بر آمد)۔

یو یے لُود اِدے وے تہت دگروال سڈج۔ (او گفتہ بود کہ پدرش دگروال شدہ است)۔

اگہ یے چُبن مرد کزے، نیٹم تو خیزند؛ دنی تیم تہ شچ۔ اگر یک خروس برایم بکشی، در نزدت می نشینم؛ وگر نہ حالا می روم۔ { محل شما را ترک می گویم }

نر تہ تر بازار نَسہوہم، دے جَہت اِدے تَرِبِد ڈِبِد آتہ ہمگہ مَہش موتر مِس خراب۔ (امروز بازار نخواہیم رفت۔ بخاطر اینکہ در بیرون باران می بارد و ہمچنان موتر ما ہم خراب است)۔

بیکیے سگرت تیژد خو دڈے تر حبیب خو پیخ گرڈبنت خو لُودے: اچگہ خیر دے سگرت تو جہ نستا؟ حبیب جواب ڈاد: اڈہ! ید سگرتے تو رَہنگ زبرد چورج ات دتے غل مِسک تو دے نہ لہکے۔ یا سگرت تیژد بہش کے یا مو قتے دیگہ آبننا گے مہک۔

بیکی الہف چرت ڈاد خو لودے: اپرا وُز نہ از تو جدا ست قہرثیم ات نہ اس مے سگرت تیزداو رنہسم. پس دسگہ خہ قہد مات تند آبنناگے خلاص. دے جہت ادے تت خرد بشہند آبننا پیڈا چورج.

بیک سگرت را دود نمود و بعد رویش را طرف حبیب گرداند و گفت: دیگر سگرت شیرین تر در نزد شما موجود است؟ حبیب جواب داد: اوہ بچہ! این سگرت رنگ چہرہ تان را زرد نموده است و با وجود این ہم ہنوز تو اینرا ترک نمی کنی. یا کشیدن سگرت را ترک کن یا دیگر با من دوستی مکن. بیک چندی چرت زد و گفت: ای بچہ من نہ از تو جدا شدہ می توانم و نہ سگرت را فراموش کردہ می توانم. پس اینطور کہ باشد دوستی من و تو خاتمہ می یابد. بخاطر اینکہ شما برای تان دوست خوبی را پیدا نمودہ اید.

نرُ فا دس خوش ادے **لوخو** پوتے خفچے. (امروز باز آنقدر خوش است **گویا** اینکہ توپ را دزدیدہ است) (اصطلاح عامیانه، ضرب المثل)

وند ها در زبان شغنائی (Affixes)

وند ها مورفیم های نا مستقلی (بسته) هستند کہ در آغاز و انجام مورفیم های آزاد می پیوندند و معنی آنها را تغییر می دهند و مفاهیم تازه ای را بوجود «ی آورند.

در زبان شغنائی دو نوع وند ها وجود دارند کہ یکی را پیشوند و دیگری را بنام پسوند یاد می کنند.

پیشوند ها Prefixes

اینگونه وند ها در آغاز مورفیم های آزاد آمدہ و معانی جدید را می سازند و بر دو قسم اند:

پیشوند های صرفی و پیشوند های واژه ساز.

پیشوند های صرفی:

/ مہ/ بر سر فعل ها آمدہ و فعل را بہ صیغہ امر منفی تبدیل می کنند:

مہ رنہس (فراموش نکن)، مہ سہ (نرو)، مہ برہز (ننوش)

/ نہ/ فعل را بہ منفی تبدیل می کنند.

نہ نِقشَم (نمی نویسم)، نہ یدم تہ (نخواہم آمد)

پیشوند های واژه ساز:

پیشوند هایی هایی که صفت عالی (برترین) را نشان می دهند: (سر) و (ساف)

سر بشهند (خوبترین)، ساف شتا (سردترین)، سر تیر (بالترین)، ساف ثر (دورترین)

/ به / بزیب، به بشندی (بخوبی)، بفربنته

/بی/ بی زقبس (بی غصه)، بیغم، بی بهندک (بی بند)، بی پاژک (بی پا، بی پایک)، بی نمک

/با/ با نور، با ادب، با نزاکت، با دووم (با دوام)،

/نا/ نا دار، ناکس، نا ارزین (بی ارزش، بی عرضه)، نازنهد (نا شستگی)، نا فیست (نا بسته، باز مانده)، نا فریپت (نا رسیده)

/نو/ نو کار (تازه کار)، نو میزجن (نو جور شده)، نو خدجن (تازه درو شده)، نو نوپنخ (تازه عروسی شده)

/تیر/ (بالا) تیر وهژ (جوی بالا)، تیر چید (خانه بالا)، تیرین (بالا بالا) مثلاً تیرینت توید (بالا بالا رفت)، تیر تر تیر (سر سری)، تیرینک (بالایی) تیر اس تار (پیچیدگی در لحاف، یویی تیر اس تار ژاژج خو بناقج).

/بیر/ بیرینکی (زیر) بیر لبتا (الاشه زیرین)، بیر قشلاق (قشلاق زیر)، بیر وهژ (جوی زیر)،

/هم/ هم صنف، همراه، همشیره، همسایه، هم کاسه، هم طبق، همکار

/چه/ چه زون (به زانو)، چه دهم (به پشت)، چه نوهرخ، چه خابن (بفرق)

چه فرق، چه تیزی، چه درازی

/سر/ سر روشت (سرخرین)، سر بشهند (خوبترین)

پسوندها Suffixes

پسوندها مورفیم های نا مستقل اند که در انجام مورفیم های آزاد اضافه می گردند، و معانی جدیدی را بوجود می آورند. پسوندها بر دو گونه اند:

پسوندهای صرفی و پسوندهای اشتقاقی

۱. پسوند های صرفی:

این پسوند ها در آخر اسم، صفت، فعل و یا قید آمده گردان های مستقلی را بوجود می آورد. این پسوند ها عبارتند از:

پسوند های فاعلی با ریشه شماره ۱. (ریشه حال)

م، ی، آهم، ایت، د، وین: مثلاً در افعال (سِتّاو = رفتن) و نیستاو = نشستن

سهوم، سهوهم، سهوی، سهویت، سود، سهوین

میروم، میرویم، میروی، میروید، میروود، میروند

نتم، نئی، نهم، نیئت، نئین، نئیت

می نشینم، می نشینی، می نشینیم، می نشینید، می نشینید، می نشینند.

پسوند های فاعلی با شماره ۲. (ریشه ماضی)

سُتّم ستّم، سَتّ، سَتّین، سَتّت، سَتّ، سَتّیت

رفتّم، رفتیم، رفت (مذکر)، رفتند، رفتی، رفت (مؤنث)، رفتید

نُوسْتّم، نوستّم، نوستت، نوستتیت، نوست، نوست، نوستین

نشستم، نشستیم، نشستی، نشستید، نشست (مؤنث)، نشست (مذکر)، نشستند

پسوند های فاعلی با شماره ۳ (ریشه آینده) با پسوند (ته = خواهد)

/ تَه / سهوم ته، سهوهم ته، سهوی ته، سهویت ته، سود ته، سین ته

خواهم رفت، خواهیم رفت، خواهی رفت، خواهید رفت، خواهد رفت، خواهند رفت

/ این/ پسوند جمع: چارکین (مرد ها، مردان)، قارجین (اسپ ها)

پساوند های حالت مفعولی: کتابّم (کتاب را)، کتابهم (کتاب را)، کتابت (کتاب را)، کتابیت

(کتاب را)، کتابے (کتاب را)، کتابین (کتاب را). کلماتی که به قلم (فونت) سرخ نوشته

شده اند برابر با پسینه «را» فارسی اند. مثلاً در جملات زیر:

وم کتابّم بنهید (آن کتاب را خواندم)؛ وم کتابهم بنهید (آن کتاب را خواندیم)؛ وم کتابت

بنهید (آن کتاب را خواندی)؛ وم کتابیت بنهید (آن کتاب را خواندید)؛ وم کتابے بنهید (آن

کتاب را خواند)؛ وم کتابین بنهید (آن کتاب را خواندند).

پساوند های واژه ساز:

- /ان/ پسوند توصیفی: ژندمن (گندمین) چوشچن (جوین)، وونن (پشمین)، سپنن (آهنین)،
/آف/ (آب) نمک آف (شور)، پونااف (آب نا صاف که از جوی فرعی به جوی اصلی
بپیوندد)، صابونااف (آب صابون دار)، لیلگاف (آب خت)
/دُون/ پسوند مکان: چابندُون (جعبه لباس)، نمکدُون (نمکدان)، توبنه دُون (توشه دان)
/زار/ پسوند مکان: مون زار (سیب زار)؛ کِروِبش زار (کُروش زار = لهجه فارسی دری
اشکاشمی – غارانی)، دقوسک زار (جای ماران = مار زار)، لاله زار
/جیف/ پسوند زمان: مذار جیف، فیگه جیف، سحرکی جیف
/دی/ پسوند صفت برتر: بیدی (خوبتر)، خِشروی دی (زیبا تر)، غله دی (بزرگتر)
/ایخ/ پسوند خویشاوندی برابر با «اندر» در فارسی برای مؤنث: نهنیخ (مادر اندر)،
یَخِیخ (خواهر اندر)، خینییخ (خشو اندر) و دیگر اندران.....
/ایج/ پسوند خویشاوندی برابر با «اندر» در فارسی برای مذکر: دادیج (پدر اندر)، فرادیج
(برادر اندر).
/آهج/ پسوند نشان دادن سمت: پترهج (رو بالا)، تکافهج (طرف نشیب)، قلعه یهج فیض
آبادهج
/اٹ/ پسوند قید کیفیت: گهرمت (با گرمی) نهرمت (بنرمی)، درازت (بطور دراز، به
درازی)، کتت (بطور کوتاه، بکوتاهی)، بناج پیناجت (با ترس، با دلهره)
/گے/ پسوند اسم ساز از صفت: تبنگے از تبنه (تشنگی از تشنه)، مبرخُونجگے
(گرسنگی)، بمهرگے (تنبلی)، بیکارگے،
/ک/ پسوند شبهت فارجک (اسپک، شبیه اسپ)، خدارجک (آسیاب دستی، پسوند شباهت)
/ک / (پسوند عاطفی و احترام به خوردان و بزرگ سالان) تهتیک (پدر جان)، نهنیک
(مادر جان)، حسنیک (حسن جان)
/ک/ پسوند تصغیر و تحقیر: قر یه دارک، حسنک (تصغیر حسن)،
/چه/ پسوند تصغیر: باغچه؛ کمانچه، دولچه،
/بیج/ پسوند فاعلی: نفشیج (نویسنده)، بناییج (خواننده)

/گهر/ پسوندفاعلی: دڦښځ گهر (خرمن باد کن)، ځاوگهر (درو گر)،
 /اځ/ پسوند اسمی اشتقاقی از فعل: اخښځ (دوزندگی، دوخت)، اغځ (شوخی)، دڦښځ
 (بادکردن)، تهښځ (درو دگری، نجاری).
 /یکه/ و /اکه/، پسوند صفت مبالغه (برترین): غله یکه (کلانترین، بسیار کلان)،
 درازکه (درازترین، بسیار دراز).
 /میغوند، /جناو، /دستور، / رهنگته/ /پساوند های تشبیهی: خیر مغوند (مانند آفتاب)،
 مهست جناو (مثل مهتاب، مهوش)، وزیر دستور (مانند وزیر)، نخچیر رهنگته (بسان
 نخچیر)
 /آو/ پسوند ریشه فعل (اسم مصدر): یتاو (آمدن)، زهښتاو (گرفتن)
 /آوند/ پسوند فعل در حالت استمراری (جاری): یتاوند (در حال آمدن)، زهښتاوند (در
 حال گرفتن)
 /چه/ پسوند فاعلی: غرک چه، تبه چه،
 /جاگه/ پسوند مکان: مال جاگه، علم جاگه (دانشگاه)
 /جیخ/ پسوند مکان: ډپو جیخ (دیو خانه)، وابښ جیخ (کاه دان)، بجین جیخ (کثافت دان)،
 چښ جیخ (مرغ خانه، ایچه مرغ)
 /ان/ پسوند مفعولی: بنچیفچن (ترقیدگی)، میزجن (ساختگی)، بېډجن (گم شدگی)
 /بځ/ پسوند اسم مصغر: زریخ بځ، غده بځ، وهرگ بځ
 /رهرز/ پسوند اسمی مکان: دڦوسک رهرز (لانه مار)، وډج رهرز (لانه گنچشک)، څښځ
 رهرز (ایچه زنبور)
 /یهت/ پسوند اسمی مکان: روپڅک یهت (لانه روباه)، زریخ یهت.
 /گیل/ پسوند اسمی اشتقاقی: کته گیل (کته سر، کلان سر)، ځمښ گیل (ځپ گیر = لهجه
 بدخشانی در مورد سگی که بدون جفیدن به انسان حمله شود)؛ باجک گیل (چارمغز سر،
 بکسی گفته می شود که سر خورد داشته باشد)؛ ځسوه گیل (بی آرایش = کسی سرش را
 شانه نکرده باشد).

نشانه های اصوات Interjections

مورفیم هایی (واژک هایی) اند که در موارد مختلف به مفاهیم مختلف از قبیل ندا، تعجب، افسوس، تحسین، تنبیه بکار می روند. چنانکه:

نشانه های ندا:

/ای/: نشانه ندا: اِبقراد! (ای برادر!)، ای خدای! (ای خدا!)

/یا/ نشانه ندا: یا خدای (خدایا!)،

/آ/ و /آه/: در حالت مخاطب قرار دادن جانب مقابل جهت جلب توجه، و همچنان لبیک گفتن به جواب کسی

مانند: آه که دردت؟ (او بچه، در کجاستی؟)، آ غهخ نُرْت لب خشروی سخ! (او دختر، امروز خیلی زیبا شده ای!).

در حالت جواب گفتن به منادا: مثلاً اگر کسی ندا کرده یک شخص دیگری را بنام «حافظ» مخاطب قرار دهد: حافظ! حافظ!! حافظ!!!

حافظ جهت لبیک می گوید: آه قراد! (بلی برادر!)، اه خالک! (بلی ماما!)

/آرا/ فعلاً معادل دقیق این مورفیم ندایی را در زبان دری نمی دانم. و برای دفعتاً آنرا برابر با حرف ندای (ای) ترجمه می نمایم. مثال: تو یت دم کتاب نِفِشچا؟ (این کتاب را شما نوشته اید؟) آرا نیا! (ای نی!). اغلباً همسران در خطاب به یکدیگر این واژک را بکار می برند.

/په/: حالت تعجب. په یم کمپیوتر لپ و زَمِن! (ای په! این کمپیوتر خیلی گران است)

(مردمان بدخشان که به دری تکلم می کنند از این واژک هم استفاده می کنند).

در حالی که نوشته را تا اینجا نوشتم در ذهنم سرگذشت مردی تداعی که شد که چند سال پیش از راه غاران با اسپش بطرف شغنان سفر نموده است. زمانی که به رفک (سخره) اورینگ سوراخ (کوُخ پیریند) می رسد، پای اسپش لغزیده و بطرف دریا پرت می گردد. زمانی که اسپ چپه می شود، مالکش گفته (په!)، زمانی که اسپ از بلندی رها گردیده به سخره زیر تر برخورد می کند، مالکش گفته (په! په!) و زمانی که همراهی بار و بنه اش به دریا خورده غرق می شود، مالک اسپ ندا در داده که: (په اه په اه اه). اینست حالت ندا.

/وی وی / وی ویه/ در حالت خستگی، و افسوس بکار می رود. وی وی عجب غده یو
قد. (ای وای! او بسیار بچه خوب بود. وی ویه مائُم سَت (وای وای وانده شدم).

/اُخ/ و / اُبِن/ و / اُبَنَه /: در حالت فشار درد و یا تاثیرات عاطفی دیگر. اُخ! خو دُستے
بِنچِنبت. (اوخ! دستش را برید.). اُبَنَه مُودم! (اوخ که مردم)

/عجب/ عجب خشروی جای (بسیار جای خوبی است!) عجب خشروی گل (گل بسیار
خوبی است).

/وُن/: جهت تنبیه بکار می رود. وز ته اس شاه بیگم بِنِبِبُم. (من شاه بیگم را لت و کوب
می کنم) وُن! دے کار گهت نچورج. بنرم کے اس تو غله یه. ((هان! فقط همین کار را
نکرده ای (یعنی دیگر کار های خراب را در حقش انجام داده ای) شرم داشته باش که او
نسبت به شما بزرگتر است).

/چیس/ و /چسپت/ معنای لغوی این واژک از فعل چِینتاو (دیدن) مأخوذ شده است و وجه
امری است به معنای « ببین» و « ببینید»، اما در بعضی حالات معنایش چیز دیگری
چون (متوجه باشید، فکر کنید و ...) است. مانند. چسپت اده مهش دادبن ات باببن
خرهنگ زندگی چود. (ببینید « تصور کنید، بیاندیشید» که پدران و مادران ما چه قسم
زندگی کردند).

بعضی از واژک هایی که در جهت ندا برای حیوانات دست آموز و یا اهلی بکار برده می
شوند.

/کش / برای رماندن پرندگان

/توتو/ جهت بنزد خود طلبیدن پرندگان

/گَخ / جهت هی نمودن بز

/گیخَه / جهت بنزد خود خواستن بز

/پووه/ و یا /پوویه / جهت به نزد خود خواستن گوسفند

/پوو/ جهت هی نمودن گوسفند و یا گوسفندان (این آوایی است که اصلاً نمیتوان صورت
اصلی این آوا را اینجا به تصویر کشید. سالهای پیش با پدرم در مورد املا کلمات مناظره
داشتم. جناب ایشان با یک کلمه مرا لاجواب نمود که هنوز هم از عهده جواب آن بر آمده
نمی توانم. و آن این بود که: ایشان گفتند اگر شما و معلمین تان ما ملا ها را به غلطی
املائی متهم می سازید، مرد باشید که کلمه (پووه) را بنویسید). دیگر چیزی نگفتم و هنوز

هم این جواب را برایش ارائه کرده نمی توانم. در این مورد از دوستان دیگر امداد می طلبم.

/چو/ برای هی کردن اسپ.

و دیگر واژک های ندایی

این قسمت را در اینجا خاتمه می دهم.

چیزی را که در اینجا درج نمودم، فقط برای یاد آوری بوده و در این قسمت باید مطالعات گسترده تری صورت گیرد.

قسمت دوم این مبحث را اگر توفیق یافتم باز در خدمت خوانندگان محترم قرار خواهم داد.

منابع و مأخذ:

۱. دستور معاصر زبان پارسی دری، تالیف پوهاند دکتور محمد حسین یمین، استاد

دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه کابل

۲. مبحث آواز شناسی، تالیف استاد نجیب الله فریور، همکار تحقیقی و پژوهشی

پروژه وزارت تحصیلات عالی افغانستان

۳. Language Files, (Materials for an introduction to Language and

Linguistics, ۸th Edition, Thomas W. Stewart, Jr. Nathan

Vaillette, Department of Linguistics The Ohio State University.